

درباره مستند ابرو کمائی، دانای کل

سوگواران تو امروز خموشند همه که دهان های وقاحت به خروشدند همه

دوازده سال بعد از انتشار کتاب " در دامگه حادثه" که پاسخ های پرویز ثابتی به پرسش های مصاحبه گر بود ،انتشار یک مستند پنج قسمتی باردیگر موضوع ماهیت و عملکرد سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا همان ساواک را به موضوع گفتگو میان محافل تبدیل کرد.

در این مستند که در واپسین روزهای فعالیت یک شبکه تلویزیونی به نمایش درآمد برخلاف کتاب مزبور که ثابتی در آن به بسیاری از مسائل و موضوعات مهم به طور نسبتا مبسوط اشاره کرده بود خبری نیست. گرچه او در آن کتاب و نیز در همین مصاحبه اشاره می کند که متن اصلی خاطراتش که بالغ بر دوهزار صفحه می شود را شش ماه بعد از خروج خود از ایران نوشته است و به این ترتیب چنین می توان نتیجه گرفت که مطالب آن کتاب و این مستند تنها بخشی از دانسته های مردی است که معروف به مقام امنیتی و مرد ابرو کمائی بود و باید در انتظار نشست تا متن اصلی خاطرات وی منتشر شود.

اما درباره آنچه که در این مستند آمده است و به مدد فضای مجازی بازتاب فراوانی یافته است نکات فراوانی را می توان بیان کرد که برخی از مهم ترین نکات آن به شرح زیر است:

1-بارزترین ویژگی این مستند،ارائه تصویری و چهره مردی است که دانای کل است. او همه چیز را درباره همه کس می داند و او تنها کسی است که اگر به تحلیل های او عمل می شد رژیم نجات پیدا می کرد. دیگر مقامات اعم از فردوست، پاکروان، نصیری، ناصر مقدم؛ روسا و قائم مقام های ساواک، جمشید آموزگار نخست وزیر، منوچهر آزمون، هوشنگ نهاوندی، رضا قطبی، فرح پهلوی و حتی شخص شاه هیچ کدام قدرت فهم و درک مسائل را نداشتند و فقط او بود که می توانست به کنه مسائل پی ببرد.

2- نکته قابل توجه دیگر در این مستند مطرح نکردن بسیاری از وقایع و اتفاقات مهمی است که در طول خدمت ثابتی در ایران رخ داده است و از آنجا که ثابتی در کتاب "در دامگه حادثه " به آنها پرداخته است، نمی توان گفت که از آنها بی خبر بوده است. بنابراین مطرح نشدن آنها در این مستند هفت ساعت و یازده دقیقه ای می تواند به دو دلیل باشد. نخست ناآگاهی تهیه کننده مستند از تحولات دوران حضور ثابتی در ساواک و دوم پرهیز ثابتی از طرح مجدد مسائلی که در گفتگوی پیشین خود مطرح کرده و با بازخورد منفی مواجه شده بود و یا طرح آنها را به صلاح و مصلحت خود نمی دیده است. ثابتی که برخورد با غلامحسین ساعدی و یا رضابراهنی را در این مصاحبه به یاد دارد و درباره آنها توضیح می دهد، اتفاقات بسیار مهم تری را به طاق نسیان سپرده و از آنها هیچ حرفی به میان نمی آورد. او از جمله به وقایع زیر هیچ اشاره ای نکرده است: 1- حمله وحشیانه نیروهای رژیم به دانشگاه تهران و ضرب و شتم

شدید دانشجویان و انهدام ساختمان و اموال دانشگاه تهران در بهمن 1340 2- بازداشت گسترده اعضا و رهبران جبهه ملی، نهضت آزادی و فعالان دانشجویی در بهمن 1341 3- دلایل محکومیت رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران به حبس‌هایی از یک تا ده سال زندان به دلیل تلاش برای انتشار یک اعلامیه که هیچ گاه منتشر نشد. 4- بازداشت و محاکمه خلیل ملکی و دوستانش در سال 1344 5- اجرای فوت دکتر مصدق و جلوگیری از برگزاری مراسم ختم و ... 6- درگذشت غلامرضا تختی و جلال آل احمد. 7- اجرای جدایی بحرین از ایران و متعاقب آن بازداشت داریوش فروهر و چند تن از اعضای حزب ملت ایران 8- اجرای اختلافات ایران و عراق و اخراج گروه زیادی از ایرانیان مقیم عراق که تا سرحد رویارویی نظامی ایران و عراق کشیده شد. 9- بسته شدن حسینیہ ارشاد و بازداشت دکتر شریعتی و پدرش 10- اجرای فرار تقی شهرام از زندان ساری 11- توقیف فله‌ای تعداد زیادی روزنامه و نشریه 12- اجرای تحلیل ساواک در باره حضور ایران در شاخ آفریقا 13 - مصاحبه ثابتی با خبرنگاران در باره سازمان مجاهدین در 26 دی 1350 و مطالبی که در آن مصاحبه مطرح شد از جمله ناآگاهی ساواک از ماهیت گروه جدید و عضو نهضت آزادی خواندن آنها و نام بردن از عزت الله سبحانی به عنوان یکی از رهبران گروه جدید و ... 14- اجرای تاسیس کانون نویسندگان 12- تظاهرات ضد اسرائیلی در تهران در جریان مسابقات فوتبال 15- اعتصابات و اعتراضات دانشجویی و به ویژه اتظاهرات دانشجویان در اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس در تهران 16- ترور عباسعلی شهبازی 17- اعدام 9 نفر در تپه های اوین در فروردین 1354 به تلافی ترورهای سال 1353 18- اجرای تیراندازی محافظ زن ثابتی در فروشگاه کفش شارل ژوردن تهران 19- اجرای اقدامات گروه انتقام در ابتدای سال 1357 و بمب‌گذاری در مقابل خانه رهبران اپوزیسیون از جمله دکتر سنجابی، مهندس بازرگان، مقدم مراغه‌ای و تهدید داریوش فروهر، عبدالکریم لاهیجی و ربودن و ضرب و شتم دکتر حبیب الله پیمان . و ...

موضوعاتی که در بالا فهرست‌وار به آنها اشاره شد جملگی موضوعات امنیتی بودند که قاعدتا به آقای ثابتی و ساواک ارتباط مستقیم داشتند و بنابراین باید به آنها اشاراتی می‌رفت و نپرداختن به آنها جای سوال است.

دلیل نپرداختن ثابتی به این موارد شاید به این خاطر است که عملکرد ساواک در این موارد از یک سو ابهت ادعایی ساواک در باره تسلط بر امور امنیتی را مخدوش می‌سازد و از سوی دیگر ادعاهای مخالفت وی با کاربرد خشونت را زیر سوال می‌برد. مواردی نظیر آنچه در بالا ذکر شد در حقیقت اثبات ادعای محمدرضا پهلوی در سخنرانی 14 آبان 1357 وی است که

از رادیو تلویزیون پخش شد و در آنها وی وعده داد که اشتباهات گذشته و ظلم و خفقان برچیده خواهد شد.

3- نکته مهم دیگر در این مستند بیش از هفت ساعته، توهین و تحقیر و نسبت دادن بیسوادی و نفهمیدن مسائل و موضوعات به مقامات حکومت پهلوی از صدر تا ذیل است. به عنوان مثال وی مقامات درجه اول رژیم را چنین خطاب کرده است: مرتیکه فردوست رئیس دفتر بازرسی شاهنشاهی و پیش از آن قائم مقام ساواک، این کاره نبودن سپهبد پاکروان رئیس ساواک، مردک نامیدن سپهبد ناصر مقدم قائم مقام و سپس رئیس ساواک، از هفت دولت آزاد بودن و چرت و پرت گفتن اردشیر زاهدی، فاسد بودن ایادی واسدالله علم، تشدید بحران از سوی شریف امامی، و.... ولی از همه موارد مهمتر و جالب ترداوری وی درباره فرح پهلوی است که او را از فهم کتاب "ولدوز و کلاغها" صمد بهرنگی که برای کودکان نوشته شده بود عاجز نشان می‌دهد. او همچنین به پخش 8 فیلم از تلویزیون ملی ایران اشاره می‌کند که به جز او هیچ کس از محتوای کمونیستی آنها مطلع نشده بود و صرفاً بعد از توضیحات ثابتی، فرح پهلوی و کمیسیونی که وی تعیین کرده بود فهمیدند که محتوای فیلم های مزبور چه بوده است. این ناآگاهی و نفهمیدن شامل شخص اول مملکت هم می‌شد. به گفته ثابتی، شاه درباره چند تحلیل وی در باره مسائل مختلف گفته بود که ثابتی سیاه نمایی می‌کند. او همچنین در این باره از این که شاه به تحلیل‌های وی عمل نمی‌کرد شکایت دارد که از جمله آنها می‌توان به تحلیل در باره حضور ایران در شاخ آفریقا اشاره کرد که شاه به نصیری گفته بود به ثابتی چه مربوط که در این مسائل دخالت می‌کند و نیز قضایای ماههای پایانی رژیم که پیشنهاد بازداشت 5 هزار نفر و سپس 1500 نفر را مطرح کرده است و شاه آنها را نپذیرفته اشاره می‌کند و محترمانه می‌گوید که اگر به پیشنهادات وی عمل می‌شد رژیم ساقط نمی‌شد. این مساله در باره دولت شریف امامی نیز موضوعیت دارد. به گفته ثابتی به جز خودش هیچ کس از عواقب روی کار آمدن شریف امامی آگاه نبوده است و یکی دوفهر نیز که با آن مخالف بوده اند همچون هوشنگ نهاوندی نه به دلیل صلاحیت یا عدم صلاحیت شریف امامی بلکه به دلیل آن بود که انتظار داشتند خودشان نخست وزیر شوند. ثابتی در جایی دیگر از مصاحبه خود همه مقامات رژیم را به اینکه هدفشان "وجیه المله" شدن بود به کتمان حقایق متهم می‌کند. البته این اتهامات امری عیان است و مطرح ساختن آنها بعد از چهل و اندی سال از سقوط آن رژیم هنر چندانی نمی‌خواهد. ولی با این توصیفات معلوم نیست که رژیمی که صدر و ذیلش همه مردک و مرتیکه و نفهم و ترسو و فاسد و مخالف مبارزه با فساد نامیده می‌شوند چرا باید باقی می‌ماند و ساقط نمی‌شد؟

4- بخش سوم اظهارات پرویز ثابتی به بیانات خلاف واقع درباره موضوعاتی همچون شکنجه، اعترافات تلویزیونی زندانیان و عدم بازداشت خانواده زندانیان و مسائلی از این دست اختصاص دارد.

نحوه برخورد پرویز ثابتی درباره شکنجه زندانیان در آن دوران از بخش های قابل توجه و مهم این مستند است. پرداختن به مساله شکنجه به دلیل اشتهار ساواک به اعمال شکنجه های قرون وسطایی موضوعی بود که واکاوی آن در بررسی زندگی و نظرات و عملکرد مقام امنیتی بسیار اهمیت دارد. ولی به این موضوع یا به دلیل بی اطلاعی و عدم تمایل تهیه کننده فیلم و یا با خواسته و هدایت ثابتی اهمیت بسیار کمی داده شد و ثابتی با تخفیف مساله شکنجه زندانیان به موارد جزئی که در این موارد هم وی تلاش داشته تا جلوی آن را بگیرد با آن مواجه شده است.

اما ثابتی و دست اندرکاران فیلم دقت نداشته اند که با سر به زیر برف بردن مساله حل نخواهد شد.

اسباب و لوازم بهجا مانده در کمیته مشترک ضد خرابکاری و شکنجه گاه اوین همچون کابل ها و یا دستگاه آپولو و... از آن جمله اند. قاعدتا شلاق و کابل سیمی یا دستگاه آپولو برای بازی و سرگرمی زندانیان استفاده نمی شده است.

جدای از لوازم و ابزار شکنجه، یکی از مهم ترین منابع برای اثبات شکنجه در آن دوران، خاطرات و به یادمانده های منتشر شده و یا منتشر نشده زندانیان است که شاهی برمدعای وجود شکنجه شدید به هنگام بازجویی است. از این دسته برخی هنوز در قید حیات اند و برخی نیز به دیار باقی شتافته اند. این افراد که خود به طور مستقیم طعم شکنجه هایی نظیر شلاق های سیمی و کابل های شکنجه گران ساواک را چشیده اند و در زیر دستگاه آپولو فریاد کشیده اند و شلاق خورده اند هنوز بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن از آن دوران آثار آن را بر روی بدن و کف پاهای خود به یادگار دارند. لطف الله میثمی، عزت شاهی (مطهری)، محمدی گرگانی، بهزاد نبوی، اشرف دهقانی، هوشنگ اسدی، کیوان صمیمی، جلال رفیع و بسیاری دیگر از بازداشت شدگان آن دوران هنوز زنده اند و می توانند آثار آن شکنجه ها را به آقای ثابتی نشان دهند.

علاوه بر زندانیان در قید حیات، برخی از بازداشت شدگان قبل و بعد از سقوط رژیم نیز در این باره اظهاراتی داشته و شاهی را ارائه کرده اند. شهید محمدعلی رجایی در جریان نطق خود در شهریور 1359 در مجمع عمومی سازمان ملل اثر شکنجه بر روی پاهای خود را به حاضران در جلسه نشان داد. شهید مهدی رضایی در جلسه محاکمه خود که در شهریور 1351 برگزار شد علنا و در حضور اعضای دادگاه و خبرنگاران شکنجه های وحشیانه خود را شرح داد. آثار سوختگی بدن علی اصغر بدیع زادگان که بر اثر نشاندن وی بر روی اجاق برقی بود را برخی زندانیانی که با

او در زندان بودند مشاهده کرده اند. آیا آقای ثابتی جلسه دادگاه مسعود احمدزاده را فراموش کرده اند که احمد زاده پیراهن خود را بالا زد و آثار شلاق بازجویان بر بدن خود را به اعضای دادگاه نشان داد؟

مصطفی ملایری که در دهه 1350 توسط ساواک بازداشت و چندسال در زندان بود درباره شکنجه مهدی شاه کرمی توسط ساواک می نویسد: "مهدی... دستگیر شد به دلیل آن که سابقه زندان داشت او را ساعت‌ها زیر انواع شکنجه‌هایی که به یک چریک مسلح می‌دادند گذاشتند. چون احتمال می‌دادند که هنوز اطلاعات خود را نداده با شلاق و ضربات وحشتناک مجبورش کردند تمام مدفعش را بخورد."

طاهر آقا احمدزاده درباره شلاق و شکنجه خود در زندان مشهد می نویسد: "مرا به اتاق بازجویی بردند و ری تخت به پشت خواباندند و پاهایم را بستند. ماموری بالای سرم ایستاد و چیزی روی دهانم گذاشت. به مامور دیگری گفت بزن آن یکی پرسید یک لا بزنم یا دولا ... دولا معنی اش این بود که دوسر کابل را بگیرد توی دستش و بزند... نفهمیدم که چقدرتا زدند ... فردا ناهیدی آمد فگت : شنیده ام شما را با کابل زده اند. چیزی نگفتم . گفت : بله برنامه است و قرار است روزی 50تا بزنند."

نمونه دیگر دفاعیات مهدی رضایی در دادگاه است. جلسه دادگاه مهدی رضایی گرچه به صورت علنی برگزار شد ولی همه اظهارات وی در روزنامه ها منتشر نشد. او در دفاعیات خود درباره شکنجه گفت: من 15روز زیر شکنجه بودم. فشارخونم به 5 رسیده بود و 20کیلو لاغر شده بودم. برای آماده کردن من به منظور شرکت در دادگاه یک ماه در بیمارستان بودم. مرا با اجاق برقی به طوری سوزانده‌اند که از راه رفتن عاجز بودم و بر روی زمین روی سینه خود راه می رفتم... همین آقایان بودند که در دهان من ادرار کردند."

نمونه هایی از این دست از زندانیان شکنجه شده آن قدر زیاد است که نقل همه آنها این یادداشت را به مثنوی هفتادمن کاغذ تبدیل خواهد کرد. ولی از باب نمونه می توان به خاطرات عزت شاهی ، مرحوم مرضیه دباغ، خاطرات زندانیان سیاسی زن در کتاب دوجلدی "داد و بیداد" خاطرات اسدالله تجریشی و ده ها جلد کتاب خاطرات زندانیان آن دوران اشاره کرد.

به جز اینها ظاهرا آقای ثابتی از مرگ زیر شکنجه کسانی همچون پرویز حکمت جو، هوشنگ تیزابی، آیت الله سید محمدرضا سعیدی، سیدرضا دیباج، مراد نانکلی، آیت الله حسین غفاری و فاطمه امینی که به هنگام بازجویی و برادر شکنجه کشته شدند را فراموش کرده‌اند.

منبع دیگر در این باره گزارش هایی است که در رسانه های کشورهای غربی در دهه 1350 به چاپ رسید. یعنی در همان دوره ای که رژیم شاه به نوشته اسدالله علم وزیر

دربار شاه با پول پاشی تلاش داشت تا جلوی تبلیغات علیه شاه و رژیم را بگیرد . ولی مساله شکنجه آنقدر بالا گرفته بود که بهرغم تلاش های رژیم برای سرپوش گذاشتن برانها گاه و بیگاه روزنامه ها و یا خبرنگارانی همچون مایک والاس و ... در این باره شاه و رژیم را به چالش می کشیدند. براساس همین گزارش ها که ثابتی تلاش می کند تا آنها را بی اهمیت جلوه دهد بود که صلیب سرخ بین المللی ماموران خود را برای بازدید به ایران فرستاد و گزارش تهیه شده آنها نیز که از مصاحبه با زندانیان و سایر منابع تهیه شده بود، بوجود شکنجه صحه گذاشت.

وجود شکنجه در زندان های ایران آن قدر گسترده بود که حتی دولت جیمی کارتر هم که بنا به گفته خود ثابتی قصد خالی کردن زیرپای شاه را نداشت و ایران را جزیره ثبات نامیده بود نتوانست چشم بر روی آن ببندد و شاه را مجبور کرد تا در باره شکنجه زندانیان تجدید نظر کند.

منبع دیگری هم در این باره وجود دارد که ثابتی و دیگر طرفداران رژیم آن را قبول ندارند. این منبع ماموران و بازجویان ساواک همچون آرش، بهمن نادری و... بودند که بعد از پیروزی انقلاب به دست مردم بازداشت شدند و در اعترافات خود اقرار کردند که به هنگام بازجویی چه بر سر متهم می رفته است.

اما ثابتی به مصداق : "کافر همه را به کیش خود پندارد" و از آنجا که خود آمر و عامل اعتراف گیری به زور شکنجه و زیر فشار بوده است اعترافات همکاران سابق خود را نیز تحت فشار و به زور و به منظور رهایی از زیر فشار دانسته و در کتاب در دامگه حادثه آن اعترافات را فاقد ارزش می داند.

گفته های او در باره اعترافات تلویزیونی زندانیان نیز که آنها را از روی میل و اختیار عنوان کرده است نیز چیزی جز مصادیق بارز گفته های یک مقام امنیتی تلقی نمی شود. ثابتی در باره مصاحبه زندانیان با رسانه ها ابتدا وبا تاکید می گوید این اعترافات اختیاری بوده است. اما خود وی در همین مصاحبه اذعان می کند که اعترافات تلویزیونی یک تهاتر و معامله پایاپای بوده است. یعنی زندانی برای آزادی از زندان به خواسته زندانبان تن داده است. تن دادن به خواسته زندانبان ؛ این معنای آزادی و اختیار در ذهن و باور آقای ثابتی است.

از دیگر گفته های ثابتی در آن مستند رفتار با خانواده زندانیان سیاسی است . به گفته وی هنگامی که ماموران قصد بازداشت پدر و مادر اعضای چریک های فدایی را داشته اند وی آنها را از این امر نهی کرده است و گفته است مگر چریک ها با پدر و مادر ما کاری داشته اند که ما پدر و مادر آنها را بازداشت کنیم؟ ولی ظاهرا مقام امنیتی سابق فراموش کرده است که علت بازداشت استاد محمدتقی شریعتی که بیش از یک سال به طول انجامید چه بود؟ آیا غیر از آنب ود که به گروگان گرفتن و دستگیری

استاد شریعتی جز به منظور دستیابی به علی شریعتی صورت گرفته بود؟ و بعد از معرفی دکتر علی شریعتی به مقامات ساواک ، پدرش از زندان آزاد شد؟

با این توصیف ثابتی لابد بازداشت دوبرادر شهید اصغر بدیع زادگان هم در زمان جستجوی ساواک برای دستگیری او در راستای این بود که مجاهدین خلق برادران اعضای ساواک را هدف قرار داده بودند؟ و از این دست نمونه ها نیز بسیار است

پرویز ثابتی ظاهرا فراموش کرده است که زمانه عوض شده است. دیگر نه او آن مقام صاحب قدرت بلامنازع است که هرچه بخواهد بگوید و هرچه خواست عمل کند و نه دنیا، دنیای سابق است که اطلاعات در نزد عده محدودی باشد. روزگاری بود که اعدام 9 زندانی در تپه های اوین را مرگ به هنگام فرار اعلام داشتند و کسی هم نه امکان و نه یارای آن را داشت تا در تکذیب و رد آن چیزی بگوید. ولی امروز جهان به گونه ای شده است که جنبیدن یک پشه به سرعت در نظر همگان عیان خواهد شد. همچنان که امروز با انتشار اسناد پزشکی قانونی درباره علت و نحوه مرگ تیرباران شده های تپه های اوین معلوم شده است که بیژن جزنی و دوستانش که همگی از جلو و از سینه به بالا تیر خورده بودند و یا عباس سورکی که اصلا دلیل مرگش را اصابت جسم سخت بر سر اعلام کرده بودند نه به هنگام فرار و بلکه در یک صحنه سازی ساختگی کشته شدند.